



بازید شد  
۳۶ - ۳۷



۳۶۸۸

۰۰۶۳  
۶۳۷۸

بازید شد  
۳۷۸۱  
۳۷۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجید الیاسی - رساله فی افراغ الضمیر  
مؤلف - رساله خلق الاعمال مدانی - رساله فی اکمل التعلیم

شماره ثبت کتاب

تاریخ ثبت

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۳۳۱۵

فهرست کتابها فی هذا المجلد من الرسائل والکتب

رسالة الحق شملی بن فی الذم بعض من شرع العباد

رسالة للمولى على القزويني في اجراء النضبة  
رسالة للحقوقي الدواني في خلق الاعمال  
رسالة للفاضل عضد الدين في الحكمة العلمية  
بعض الرسائل القاسية في الحكمة العلمية  
رسالة للفخر الرازي في تحقيق الكليات  
كتاب لمداية لاثبات الدين في الحكمة الطبيعية  
كتاب التهذيب للشيخ النجاشي في الكلام في الحكمة



استفاد در ده شهر

بازید شد  
۳۶ - ۳۷

۷۹۴

۷۸۳۹۶  
۶۹۰۰

بازید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجید الاثر - رساله‌های اخلاصیه

مؤلف: - رساله خلق الاعمال دقایق - رساله فی

تألیف: - رساله فی

۱۳۱۵

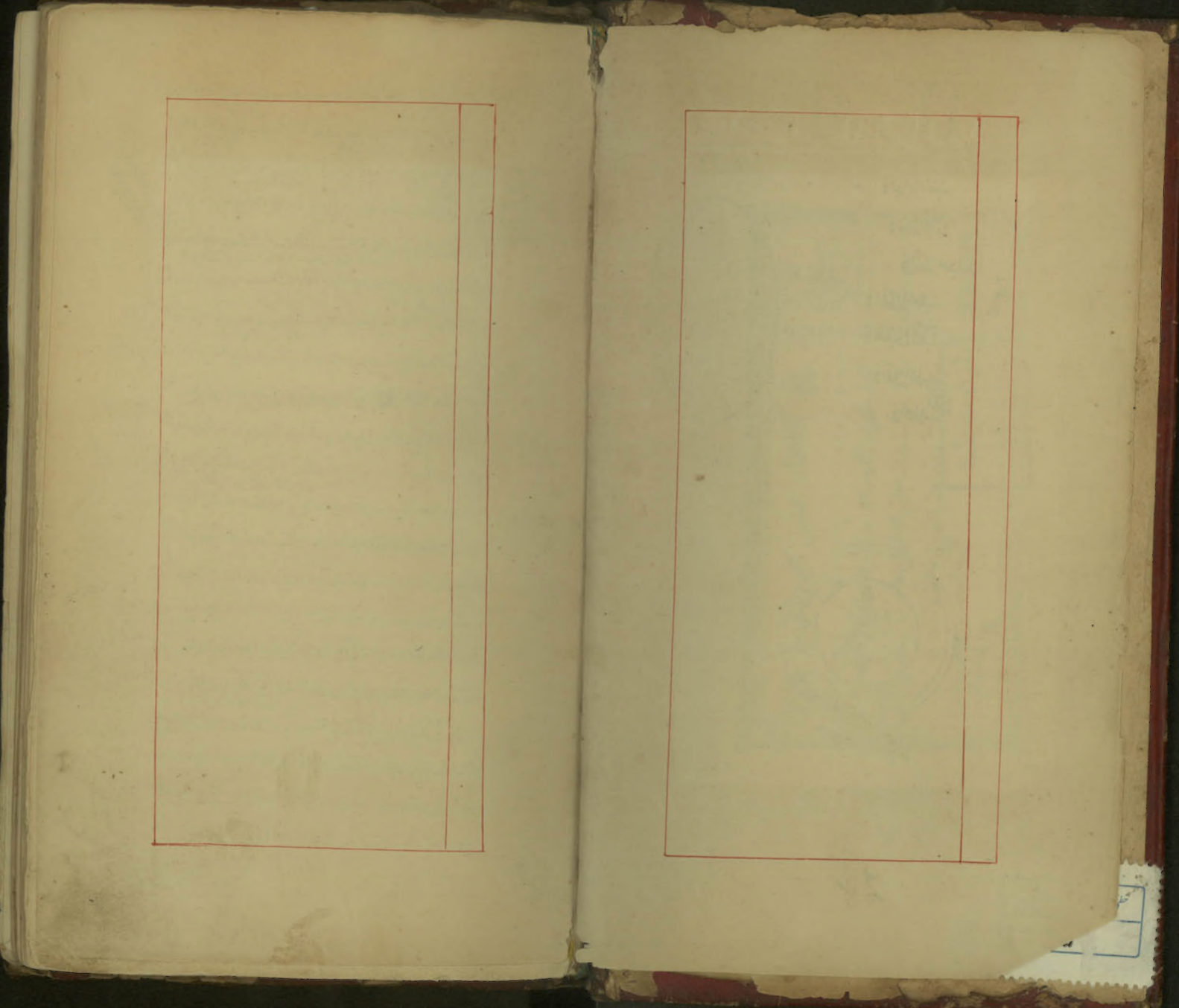
فهرست مآخذ این المجلد من الرسائل والکتب

۱	رساله المؤمن علی الفریقین فی ابرار النصفه
۳	رساله الحق الدقایق فی خلق الاعمال
۵	رساله الفاضل علی الدین فی الحکمة العلیه
۹	بعض الرسائل القاسیه فی الحکمة العلیه
۴۳	رساله الفخر الزیری فی غنیة الکتاب
۵۳	کتاب لمدایره اتم الدین فی الحکمة العلیه
۱۰۹	کتاب التهنید للشیخ الفیاض فی اعلام الحکمة



کتابخانه مجلس شورای ملی  
۲۳۱۵







[illegible]

لقد كنت ادر انك انتم تكتبون جميعاً





فروما دنیا بالمعنى الاول وفي تعريفه لم يرد ضرورة تحقيقه ، هذا ما بلغ الميرزا طالق القاصد في  
 وانصف ولا يمكن من الماعين الما بعد من المتقين لغيره جميع احوال العصوره فلهذا اظهر الميرزا  
 الماضية واثبتت البديهه فبما و انقطعت العصوره كما هو فان ذلك ما بلغ الميرزا من قدره  
 فغير ضروري الا كثيرا اعاد ان يدعى في ذلك  
 قدس الربا الممتدة بالقرن والقرن  
 ثم لم يرد في قوله ان

بِهِ رَأَيْتَهُ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نَسْلِهِ

[illegible]

[illegible]



سنة ١٢٠٠ من الهجرة النبوية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين



براد، الحقيق

لا اكر ان ينق الا اوال فيما غير  
على مقدار ما ينبغي وعلى ما ينبغي  
٩

نظم نظم و نثر نثر  
و اسرار اسرار  
از طایفه و انبیا و اولاد  
باز طایفه و انبیا و اولاد

مستحق و یار کردن  
و بهر دستخ و با هر غنچه کار کردن

100/100

---





وتربيتها بما يناسب ومشاورة فيها في الجزئيات وتعليمها في المنزل واكرامها في  
 ودفع الشر عنهم وتسلط طردها بالمرء والمثل وتجنب عزها وازالة اهلها  
 فليس من ولا يطلعها على سره ولا يثق بها ولا يثق بها في الكلام من وجهها منده يماله  
 وتجنبها الملاهي بها الملاحاة **بدر** على النسيان والعفة وانظروا الكفاية في حجة  
 وحسن التسلية وفلة الشاب وتسلحس منها الفتاة **البنة** **الآن**  
 الجدم وهم كالأعضاء للمثل في نظرهم حال كل واحد واحد فيها ثم في حال كل واحد  
 معاشهم وتعرف حالهم ولا يخلوهم من لطف ولا ضعف وحسن ولا ظلم ولا يثق  
 في العتاب ويبتغي كل شغل ولا يهملهم فضل مشقة والمداوى **الدين** الولد  
 ليس له شئ ثم مريضه معدلة المزاج حسنة الاذنان وتجنبه آثامه  
 ويأوى ما تروى من طاعة الله في الخير والشره يستأجره بغيره لها  
 لأمره بغيرها والا كتاب بها وآما الولد فيعلم آة والدين موجداه فرباه  
 الضربان بل احباؤها ينسب مزادة العنايه لها فيبدل في الرضا والحمية  
 والتعاضد والاحسان عايدة الاصل كاه المعلى مرتبة المتجمل الذي قاضى عليه  
 الاذنية والعبادة لا بدية **الكتاب** في حجبها من اللامعة  
 الى الشافق وجب المودة وحبرها كان عن محبة وهي اياها في غير النفع  
 آما للذرة او مركب منها وقد شادى لفرقة وقد جعلت له ودواها بحسب  
 ذلك **وايكافها** ما كان وحلوه وامثال آما للمالك فينبغي ان يكون اصلا  
 على الحق مشين الذي تابش لعزم صبور مؤثر داعية ولا يهملها لا طالب  
 دين وفله عليه ثمة امير الاول ضد بل راى بل علم والسيوف والاعمال والمزاد  
 والاعمال والاعمال

فلا يترك احدها من الغلبة على الآخر الشافق لعظم احوالهم وتعلمهم ودينهم  
 وتجاههم بالزجر من الجسد ثم يطلع له الشر وآما للمثل فلا آما من الشرع  
 الثالث السوء بينهم في الرزق واكرامه وتبنيته في الرزق الشيع وسهله  
 المحباب وحفظ الثغور من الطريق وقما وتكره ترك الكفان وتشاؤره  
 اهل العفة والنسب **آما** المصلحة قطبها في العظم والاشغال والملازمة بالمال  
 ويجمع ما كلف في قتاله وان كان غير مصلح فينتبه على ذلك والمزلة في الخلق  
 وكذا الرفق في غيرهم وكما ان يبره لبيبة معذلة لا سلم واجتبابه بالعلمه  
 والاشاعة ولا يثابره بكل خط والمواظبة في كل شئ وترك الحسرة في شئ  
 لاسه ولا يهمل من ما كرهه مبدولا له ولا يثابره بما يفضي اقباله ولا يهمل من  
 منه صدقة صفة ولا يثابره ولا يقبل به بشا صلا الحدة وان جعله تاجله  
 مبرا وبسوق من خصه بالاستقامة ولا يضطرب بما لهما فيه ولا يدخل فيما  
 سر دعه ولا يبا ويأخذ اذ يحضره ولا يطلب الثمن على الاقداس **آما**  
 الامثال فلتة الاصداء ومحسن الهمم وتجاههم وتجاههم ويطلب منهم  
 ويتهمد متعلقهم وتجاههم ويكافهم بالخير ويحاورهم ويطلب منهم  
 الا اذا بقدر الاستصلاح ويكلمهم اليسر ولما لستم هذا كلف السد في غير الحقيق  
 وآما المصطفى فيسقط منه كذا لطف فانه منته والا حدة يعقونهم ويطلبهم  
 ويكلمهم الى الرضا ويترفعوا عدوهم ولا يهملوا عدوهم ويحبس غلهم ويكلمهم  
 ويحبسها ويطلبهم الصدق والعدل فيما اخطأهم ولا يفسح عليهم في جلد  
 وآما الطعن والشم والثناء فاشا اذا اعطى عليه فلا يهملهم ويطلب منهم

في حجبها من اللامعة  
 الى الشافق وجب المودة

والاعمال والاعمال  
 والاعمال والاعمال



بالاستصلاح ثم الاحتساب ثم النظر بالظلم وفي بلدنا المعانيق نجيبا لندوة  
 المنظر مع الكل والكثير مع الكثير والكم الاموال واهل الصالح والافادة  
 من الفضل ومن اعادتهم بالمال والحدود لهم وهدايا خلافا لملوكهم والاشياء  
 عليهم واعطاهم بالمال والافادة والحدود لهم وهدايا خلافا لملوكهم والاشياء  
 الاحسان اليهم وفضائلهم بالمال والافادة والحدود لهم وهدايا خلافا لملوكهم  
 والاشياء والافادة والحدود لهم وهدايا خلافا لملوكهم والاشياء  
 الى الفناء فاقسمت بجانودنا في علم بالاعتقاد  
 ثم انزلنا المصطفى الى عالم المتقين مولا ناعضا لملوكهم والاشياء  
 مقامه في رتبة في الصلوات

چون فضايل معلوم شد بايد داشت که باز آيند شيخي خدمت که نه از ان جنس است  
 و نه از نه است چنانچه بسبب انچه چهره که در دست علم اخلاق نرا نه چنان است  
 چنان نرفتي من فضايل من در دست چنان نمون تا بلان که در دست نه است  
 در تلبس قلابان فرشته نشسته و خرمه و زلف زرد که نمون تا بلان فضل شکست  
 چهره که در دست معلوم را حفظ نموده و در دست نه است چنانچه چهره که در دست نه است  
 از خدمت قوت و نور که در دست فضايلش بر دودش نه است که در دست نه است چنانچه  
 علم به مسئله نه است چنانچه در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه  
 چهره فرود و در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه در دست نه است  
 که در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه  
 از دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه  
 بعد از دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه  
 و معرفت که در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه در دست نه است  
 اما در حقیقت چنانچه چهره از لذات نه است و اعراض که در دست نه است چنانچه  
 که در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه  
 هوام سازند تا آن وسیله باغراض فساد و ذبیة و هراس کاسه و ذبیة  
 تو به جویند یا اینکه از لذات گاه نه است چنانچه در دست نه است چنانچه  
 نه در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه  
 با آن راه یافته با آنکه در دست نه است چنانچه در دست نه است چنانچه  
 به بجهت خوف از آلام و هراس یا اطلاع محرم و تو چنانچه در دست نه است چنانچه





بیشتر یا در شوق نظر بر آن یا در شوق عملی اول چون بخواهد اعتدال نظر و مبالغه در  
 تغییر و نشاء و توقف پایگاه بنا بر شیشه آید که بگوید مقصود آن که کذاست  
 یقین بخشد که تا آنکه تحقیق خوانند و بدان و مبالغه از ادراک صواب یقینیه پراکنده  
 و تا آنکه در امور جزوی باشد آنرا که بر خوانند و اگر در امور کلی باشد آنرا که دانند  
 و آنکه آنرا که در قوه نظر جزو و بلاد و در عملی با است و با بجهت قوه نظر  
 از حد واجب رعایت و رعایت قیام و طاعت در قوه قیاس چون شوق  
 بطبعی که شکر کمال حقیقی نباشد چون علم و خلاق منقطع نماید از آنچه محسوس  
 یقین خوانند چون کلمات را که در عهد چون غرض نه اطلاع و بهر حال آن باشد  
 و آنکه آنرا که در غرض غصب چون شدت غیظ و کثرت اشتیاق و اشتغال  
 نایز غصب ز بهر اعتدال و آنکه آنرا که در آن چون بداند و به غیره  
 و آنکه آنرا که قوه غصب چنانچه شکر کمال در غیر محسوسات و جمادات و بهایم  
 یا بر اطفال که که در حکم شکر یا نیز بر که موجب غصبیه و قیام افراط  
 حد حق شکر چون حصص را بهر و شرب و مبالغه در سر شکر و کثرت  
 زیرا از قدر سخن و آنکه آنرا که در افراط و عداوت و شرب بهر ضروری  
 و تا آنکه در اعتدال و آنرا که در شکر خوانند و قیام طاعت و کیفیت در قوه  
 شکر چون آتش را که در شوق و شکر خوانند و شکر مواضع با ذکر کردن  
 و بهر جمله به حال شکر و بهر که در قیام عده استی و شکر فارغ باشد  
 و اینها اجناس را مضرب و در تحت ایشان افراجه است و از هر یک که  
 امراض پدیدار شود و از جمله این امراض بعضی را جهلکات خوانند

چنانکه اکثر امراض مزمنه شکر چنانچه حیرت و جهل و غلبه غصبه و بداند و غرض  
 و حسد و اهر و شوق و طاعت و چون آتش را این امراض اعم است که  
 آن اعم و هر یک که بر غصبه و شکر خوانند و چنانچه نفس و بدن علامه حکم و طاعت  
 مبرم است چنانچه هر کس که بگوید که بیدار شود و دیگر سرایت کند پس علامه باشد  
 کرد و اگر بیدار شد علامه رده و مرض بداند یا شکر شد از علاج و سود و ترک علاج آن  
 بلطیب جسمانی بیدار شود و اگر بیدار آن عصبانیت و اشتیاق و غلبه و طاعت و طاعت  
 معالجه باید کرد و بهر که علامه علاج جسمانی با تصرف در غذا یا با استعمال دوا  
 باشد که بهر احتیاج باشد یا با عمل یا بهر دایره و قطع علاج نفس نیز نیز  
 قطع بهر چه در حد اعتدال و از آنکه در حد اعتدال و از آنکه در حد اعتدال و از آنکه در حد اعتدال  
 بمنزله غذا باشد و یا بر توجع و بهر که شکر و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
 دوا است و آنکه با کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
 و با با بصورت و تغذیه و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
 ضعیف کرد و در انقباض و انقباض و انقباض و انقباض و انقباض و انقباض و انقباض  
 و در و چند معده است و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
 بعد از احتیاج است و غذا پس آن به تدریج و شکر و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
 کردن و پاک نمودن و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 در آن حد غلبه و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 باشد و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

























مستطرد شد ششم بکریان ملاطفتی بنیب چه بر آید مریدان بنیاد طریقه و عبادت  
خبر بود و چنانچه در عبارت از اجتماع عام میان طوائف مختلفه میسر آید که این  
ازین طوائف که در مرتبه مرتبه اند و شیخ که در طبقه ایشان مشایخ میباشند و پیروان  
لایق از ذرات و کرامات میجویند و اینک در هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
بالاتر و اسرار است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
مکلفی دارند تا اعتدال تهی میباشند و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
اول این طوائف که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
و شهادت که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
صفت شاکسته که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
صافه که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
و در باب معرفت و صفات که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
مرتبه شود و طوائف متباعد از خصوصیات است و در ذرات که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
چهارده مرتبه از مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
اقتراشه و چه اسطر مشربان و تار شمشاد است و در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
شربتین و شرف و عطا و حبیب است بطریق اصیل و ادب و طریقی از هر طریقی که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه

و تار شمشاد است بطریق اصیل و ادب و طریقی از هر طریقی که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
منع است از دخول در مرتبه و اگر این امر منع نشود و حکما را در جوار قدرت و عبادت  
و از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
بابطال است از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
به هر طریقی که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
کنند علم بر جابجایی و اگر این امر منع نشود و حکما را در جوار قدرت و عبادت  
در رعایت عدالت و قسط که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
و هر یک که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
و مظهر از ذرات و کرامات میجویند و اینک در هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
معین از باب حوائج را با بر دهنده تا بر اسطر حوائج و در هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
نمانند و هر یک که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
اشکاف از باب حاجات تجزیه کننده و از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
مستغرق شوائب لذات جسمانی و در هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
چهارم آنکه با هر یک که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
رضا حق طلبه ششم آنکه رضا خلق در زمانه حق طلبه ششم که در مرتبه  
از حکم طلبه عدل کنند و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه  
خدا بقا است و هر یک که در مرتبه است اشیاء معلوم و چنانچه از هر قافله که هر مرتبه از این طوائف که در مرتبه

















[illegible]









[illegible]





















































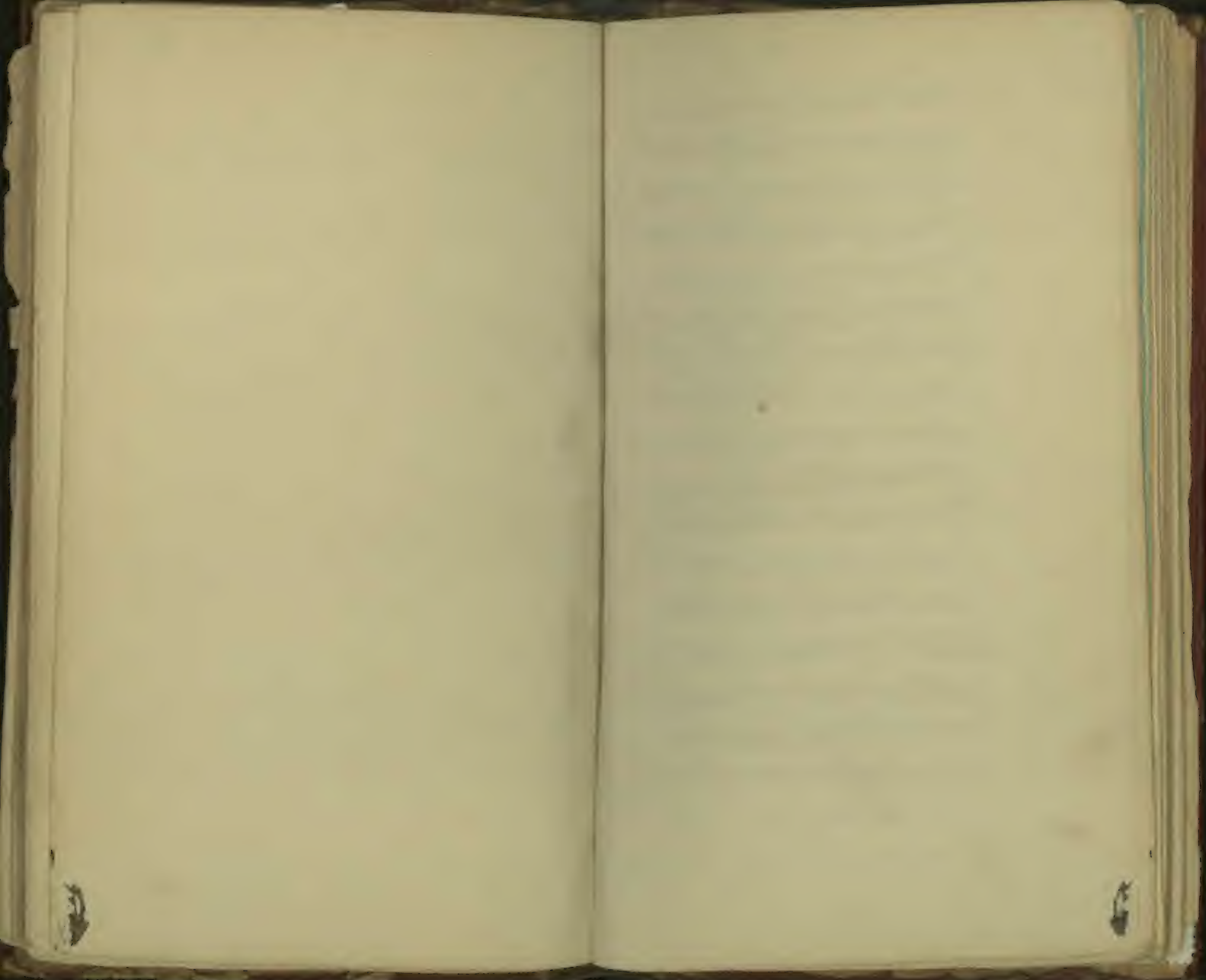
١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١

[illegible]



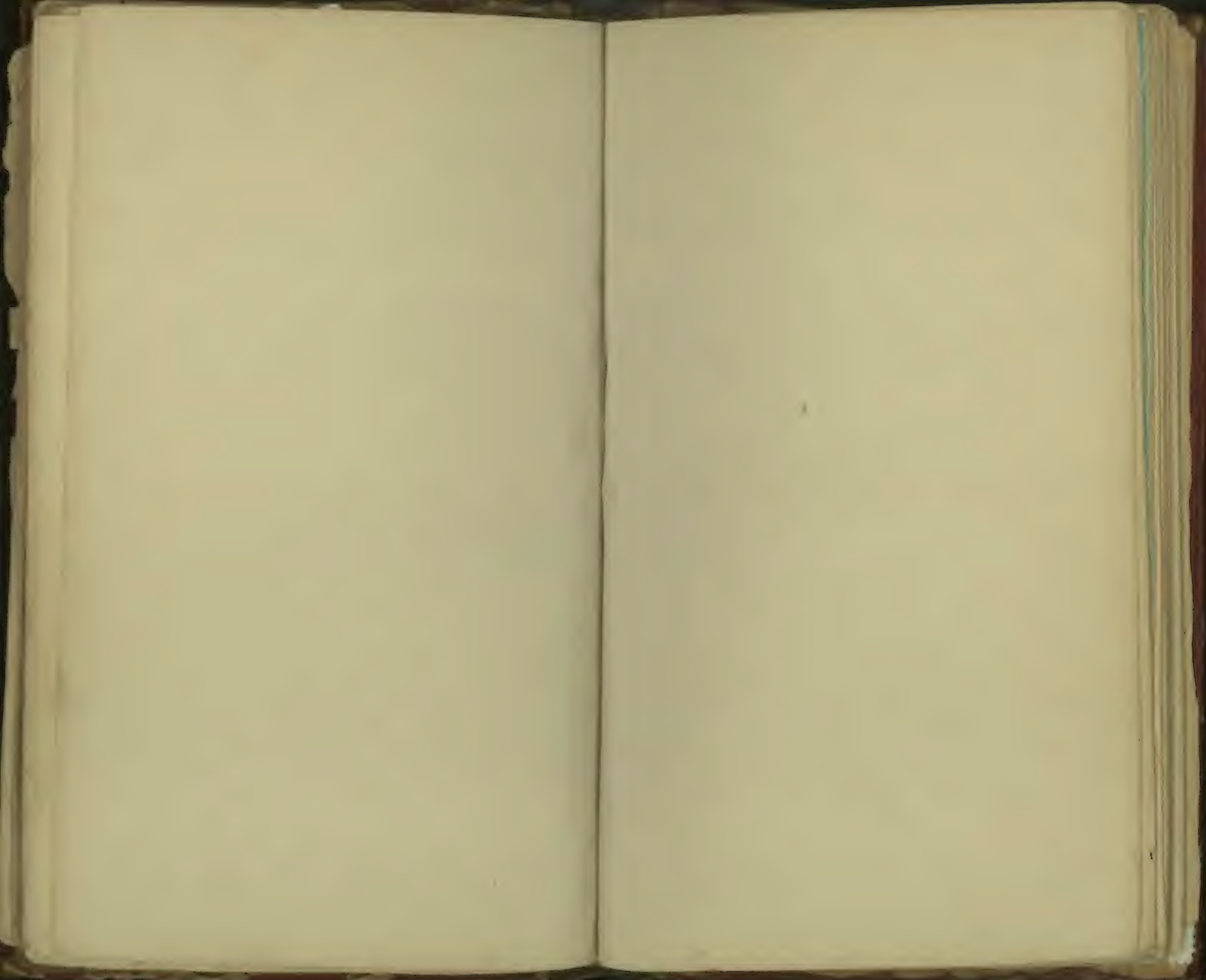




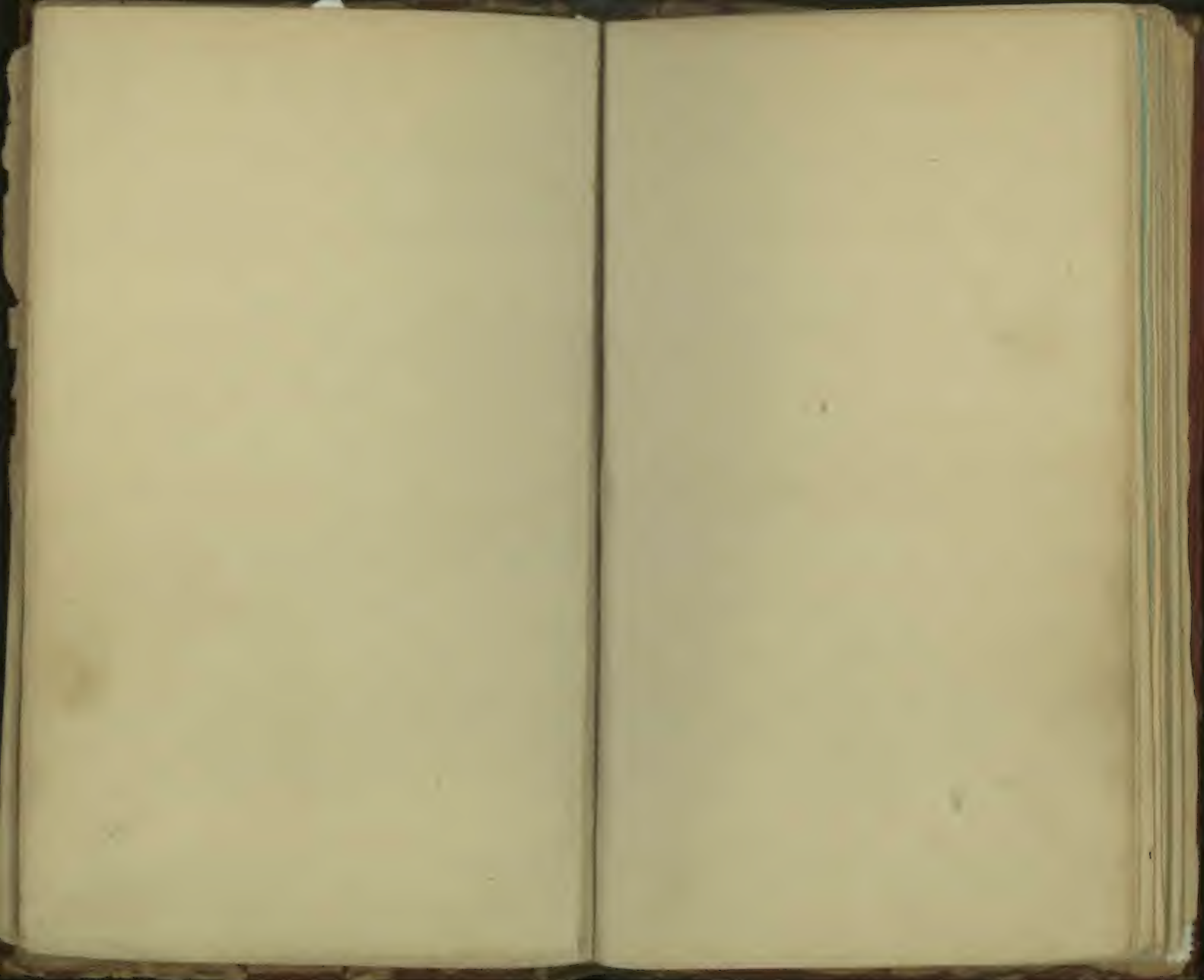
















تكملة في الحكمة المعتبرة  
في الحقائق الإلهية

٥١	مقدمة الحكمة المعتبرة
٥٣	الفصل الثاني في الجبروت وهو مرتب على ثلثة فصول
٥٣	الفصل الأول في جبروتهم وهو مرتب على عشرة فصول
٥٣	فصل في إبطال بجزء الله لا يتجزأ
٥٣	فصل في إثبات الهمد
٥٣	فصل في أن الصورة البسيطة لا تتجزأ عن الهمد
٥٥	فصل في أن الهمد لا يتجزأ عن الصورة
٥٥	فصل في إثبات صورة المخلوقة
٥٧	فصل في المكان
٥٨	فصل في الحركة
٥٨	فصل في الشدة
٥٩	فصل في الحركة والكون
٥٩	فصل في الزمان
٦١	الفصل الثالث في الفلكيات وفيه ثمانية فصول
٦١	فصل في إثبات كون الفلك مستديرا
٦٢	فصل في أن الفلك بسيط

٦٣	فصل في أن الفلك قابلية الحركة المستديرة
٦٣	فصل في أن الفلك لا يتغير الكون ولا يغيره
٦٥	فصل في أن الفلك يتحرك على الاستدارة
٦٧	فصل في أن الفلك يتحرك بالإرادة
٦٧	فصل في أن القوة الحركية للفلك يجب أن تكون محركة
٦٨	فصل في أن الحركة القرب للفلك قوة جسمانية
٦٩	الفصل الثالث في الفلكيات وهو مرتب على ستة فصول
٦٩	فصل في إبطال الفلكية
٧١	فصل في كائنات الحركة
٧٢	فصل في المعادن
٧٢	فصل في الثبات
٧٣	فصل في الحيوان
٧٥	فصل في آلات
٧٥	الفصل الثالث في الفلكيات وهو مرتب على ثلثة فصول
٧٥	الفصل الأول في تقاسيم الوجود وهو مرتب على سبعة فصول
٧٥	فصل في الكثرة والجزئية
٧٧	فصل في الواحد والكثر

٧٨	فصل في المقدم والمآخر
٧٩	فصل في التقديم والتأخر
٨٠	فصل في القوة والنفوذ
٨٠	فصل في العلة والعلل
٨٢	فصل في الجواهر والعرض
٨٣	الفصل الثاني في العلم بالاضافه وهو ممتدع عشرة فصول
٨٣	فصل في اثبات الواجب لذاته
٨٣	فصل في ان وجود الواجب ليس حقيقة
٨٥	فصل في ان وجود واجب الوجود وتعيينه نفس ذاته
٨٥	فصل في توحيد واجب الوجود
٨٦	فصل في ان الواجب لذاته واجب في جميع جهاته
٨٦	فصل في ان الواجب لذاته ليس له مركز الكائنات في جميعها
٨٧	فصل في ان الواجب لذاته عالم بذاته
٨٨	فصل في ان الواجب لذاته عالم بالحقيقت
٨٩	فصل في ان الواجب لذاته عالم بالحوادث المتغيرة على وجه كلي
٨٩	فصل في ان الواجب ليس له كشيء وجوده
٩٠	الفصل الثالث في الملاك وهو العقل المجردة في جميعها
	فصل في

٩١	فصل في اثبات القدر
٩١	فصل في اثبات كثرة العقول
٩٢	فصل في ازالة العقول والبراهين
٩٢	فصل في كيفية تزلزل العقول من البراهين في كون العالم الجسماني
٩٣	هذا به في النفس غير خراب بالبدن
٩٥	هذا به في لذات النفس
٩٥	هذا به في علم النفس
٩٥	هذا به في احوال النفس
٩٥	هذا به في انفس الناطقة
٩٥	هذا به في انفس الناطقة ايضا

























[illegible][illegible]

آما ان يكون بذاتها غيبة عن الحق او لم يكن والا فليح

الى العمل فكل جسم مركبة من الحبيبات والسيوف **فصل ٣**

فإن الصدقة العظمى لا تجوز عن الجبل لا في الدنيا ولا في الآخرة

[illegible]

١٧١٧: من الاموال وضع قروضهم على امر

از این کتاب در کتابخانه



في قول الجوزة فلا يسجل الا لاوله لا لآخره  
فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

ولا يسجل الا لاوله لا لآخره  
فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره  
فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره  
فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

في قول الجوزة فلا يسجل الا لاوله لا لآخره  
فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره  
فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره  
فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره  
فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

فانما لا تسجل الا لاوله لا لآخره

مسجد جامع قزوین

رسالة في بيان...



وحيث كل منهما من مبدع متصل وكسب للحي في غيبة كل  
الوجه عن الصورة لما بيننا لئلا لا يقع الفعل في الصورة  
فليس الصورة فيه غيبة عن الحي في كل وجه لما بيننا  
لا يوجب بدونه الشكل فلهي متفرقة في الصورة في وجهها

**فصل**

في إمكان وجودها في القوة أو السطح أو الموضع  
الظاهر من الجسم الحي والاول لا باطل  
الثاني فاما طنا الاول لا باطل لان كان خلافا لما  
يكونه لا شيئا محضا او بعد موجعا مجزعا عن الثاني لا يسجل

الى الاول لا يكون خلافا لما بيننا لئلا لا يقع الفعل في الصورة

انما الخلافة بين المبدعين وما بينها لزيادة وانقصان  
ان يكونه لا شيئا محضا ولا يسجل الى الثاني لان له

مجزع عن الحي لكان لما بيننا غيبا عن الحي فاسمح ان

**فصل**

في إمكان وجودها في القوة أو السطح أو الموضع  
الظاهر من الجسم الحي والاول لا باطل  
الثاني فاما طنا الاول لا باطل لان كان خلافا لما  
يكونه لا شيئا محضا او بعد موجعا مجزعا عن الثاني لا يسجل

اما ان يستحق الجسم لثانها ولثانيه لا يسجل الى الثاني فاما

فرضنا عدم التماسك فانها استحققت بطبيعتها

ولا يميز ان يكون الجسم واحدا بطبيعتها لا انه كان له

حيث ان طبيعته اذا حصل في امة واحدة او في امة واحدة

او امة واحدة في كل امة لا يكون له في كل امة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

بل هو في كل امة في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته

**فصل** في اشكال كل جسم فله شكل طبيعي لانه

كل جسم متناه في امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

طبيعي لانه في امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة

في طبيعته وفي امة واحدة في طبيعته وفي امة واحدة



كأنه في الفعل وحركته في الكيفية كقوله في الماء ويخرج من  
 بها والصدر العنبري ونحوه في حركته في الزمان

وهي مثال جيم في حركته في المكان ونحوه في حركته في الزمان  
 في الفروع وهو أن يكون للجيم حركته على الاستدارة في  
 كل واحد من أجزاء الجيم على واحد من أجزائه في الزمان  
 كل مكان في حركته في الزمان في أجزاء الجيم على

المدح والحرارة الطبيعية أو غير ذلك أو ما رتبة في  
 القوة الحركية أما أن يكون مستنداً في حركته في الزمان  
 فإن لم يكن مستنداً في حركته في الزمان

أو لا يكون

أو لا يكون في حركته في الزمان

من خارج قوى الحركة الطبيعية **فصل في الزمان**

أو فرضنا حركته في الزمان في حركته في الزمان  
 من الحركة في الزمان في حركته في الزمان  
 أيها منها في حركته في الزمان في حركته في الزمان

فأعطى حركته في الزمان في حركته في الزمان  
 منها في حركته في الزمان في حركته في الزمان  
 أيها منها في حركته في الزمان في حركته في الزمان

منه مع  
من انما  
الاول  
في انما

معين وهذا الامكان فاعلم ان الزمان في انفسنا  
يتغير مع تغيرها  
او لا يوجد غير ما بالآخر وانه فيهما  
غير ما به وهذا المعنى في الزمان وهو من الحركة ولا يتغير  
انما ان يكون متغيرا في الزمان او غير متغيرا في الزمان  
الى الاول لان الزمان غير متغير في الزمان فاعلم ان

متغيرا في الزمان فاعلم ان الزمان غير متغير في الزمان  
غير متغير في الزمان فاعلم ان الزمان غير متغير في الزمان  
ان الزمان لا يوجد له ولا في الزمان فاعلم ان الزمان لا يوجد له

عنه في الزمان فاعلم ان الزمان غير متغير في الزمان  
الاول مع الزمان فاعلم ان الزمان غير متغير في الزمان

لا يوجد مع البعد في الزمان فاعلم ان الزمان لا يوجد مع  
هنا وكذا في الزمان فاعلم ان الزمان لا يوجد مع

لا يوجد مع البعد في الزمان فاعلم ان الزمان لا يوجد مع  
هنا وهذا خلق الله في الزمان فاعلم ان الزمان لا يوجد مع

ثابت في الزمان فاعلم ان الزمان لا يوجد مع

متغيرا في الزمان فاعلم ان الزمان غير متغير في الزمان  
غير متغير في الزمان فاعلم ان الزمان غير متغير في الزمان  
غير متغير في الزمان فاعلم ان الزمان غير متغير في الزمان

كان الفلك جسا مستديرا فاعلم ان الزمان لا يوجد مع



فان وضع لهما لم تكن كذا انما كانت الاشارة اليها كذا

انما بالحق لا يها وانما قلنا انها غير متضمنة لانها لا تضمن

ووصل الخبر الى ان في الخبرين من الخبرين وفردوا

ان خبرك من المصدا والى المصدا فان خبرك من المصدا لم يكن

ابعد خبرين من الخبرين وان خبرك الى المصدا لم يكن قريب

الخبرين من الخبرين وانما ثبت هذا فقول فقول انما هما ليس

في خلاف لا سيما لانه لا يلازم كذا وانما كانتا لهما

مختلفتين بالبيع فلا يكون احدهما مطلقا والآخرى

لذلك ليعض ههنا فاذ في خبرك لهما في طرفين

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

فان خبرك قد ثبت ان خبرك ان خبرك قد ثبت

ان يكون بعضا محلا لآخر حصل المثل  
فان الفلك بسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره  
بما لا يتصور في الفلك البسيط

بما لا يتصور في الفلك البسيط  
فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره  
بما لا يتصور في الفلك البسيط

فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره  
بما لا يتصور في الفلك البسيط  
فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره

فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره  
بما لا يتصور في الفلك البسيط  
فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره

فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره  
بما لا يتصور في الفلك البسيط  
فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره

فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره  
بما لا يتصور في الفلك البسيط  
فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره

فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره  
بما لا يتصور في الفلك البسيط  
فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره

فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره  
بما لا يتصور في الفلك البسيط  
فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره

فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره  
بما لا يتصور في الفلك البسيط  
فان الفلك البسيط لا يمكن ان يكون محلا لغيره





في السعة والبطء وتعميقها وهذا الحال انما لا يتم من غير

تحريك الجسيم الذي لا يصل هذا الصلاوة في تحريك الجسيم الذي

نسبته الى الجسيم الاول كنسبته الى جسم الجسيم الثاني في

الجسيم الاول لكنه فرض الجسيم على النسبة المذكورة ممكن في هذا الحال

انما لا يتم من غير تحريك الجسيم الذي لا يصل هذا الصلاوة في تحريك

علاوة نقلها ايضا الى المكان لا يكون في طبيعة الجسيم بل في

والا كانت طبيعة تلكه الواحدة فتنتقل الى المكان الثاني

**فقد** في ان ذلك لا يصل الى المكان

والخبرها والاشياء انما لا يصل الى المكان الثاني فلا يتم

عند الجبهات ولا شيء من هذا الجبهات فيلزم كونه في السعة

اما السعة فمما لا يتم من غير تحريكها في السعة فلا يتم في السعة

والسعة فمما لا يتم من غير تحريكها في السعة فلا يتم في السعة

فمما لا يتم من غير تحريكها في السعة فلا يتم في السعة

هذا شأنه في هذا الجسيم المستقيم في السعة فلا يتم في السعة

انما ان حصل في تحريكها في السعة فلا يتم في السعة

في تحريكها في السعة فلا يتم في السعة

وان حصل في تحريكها في السعة فلا يتم في السعة

انما حاصله في تحريكها في السعة فلا يتم في السعة



الجزء الثاني من كتاب...

أما في فصل الحركة المشبهة فلا يميل الحرق ولا يشبه

**فصل** فإن الفلك يميل على استدارة داباته

الحركة المائلة للثبات إذا انكسرت مستقيمة ومستقيمة ولا يميل  
لكنه مستقيمة لا يميل إذا انكسرت إلى غير النهاية أو خرج

الاول والآخر وجهه بعد فضاء ولا يميل إلى...

لأنها لا يميلت كانت تتحرك في فضاء مستقيمة...

لأن بين كل حركتين مستقيمتين شذوذاً لا يميل إلى...

هذا الطريق موجب حال الوصول لأنه يميل إلى...

حال الوصول فلو لم يكن موجداً حال الوصول لا يستحال

أن يميل الوصول وكل ما كان الميل الوصول موجب المبدأ

فيميل بنفسه كونه غير متصل لا يستحال إذا اجتمع...

المتأخرين في الحركة فالحال الذي فيه يميل الوصول إلى...

الذي فيه يميل إلى الوصول وكل واحد منهما يميل إلى...

الوصول ولكن غير متصل في لأن حال الوصول كان...

نما إذا انقسمت فحين ما يكون الجسم في حيز واحد...

لا المثلث وحده وكذلك الصيغة غير متصل إذا...

كل واحد منهما أنما وجباً يكون بين الاثنين...

أن يكون الجسم في حيز واحد...

لا يتحرك في الجسم ولا في الزمان فكلما كان زمانا

متحركا لا يتحرك في زمانه بل في زمان غيره  
لا يتحرك في زمانه بل في زمان غيره  
لا يتحرك في زمانه بل في زمان غيره  
لا يتحرك في زمانه بل في زمان غيره

غيره في زمانه بل في زمان غيره

يتحرك في زمانه بل في زمان غيره

الحركة في الزمان بل في زمان غيره

الى مكانه في زمانه بل في زمان غيره

ان في الحركة في الزمان بل في زمان غيره

في الزمان بل في زمان غيره

فان الحركة في الزمان بل في زمان غيره

الحركة في الزمان بل في زمان غيره

الحركة في الزمان بل في زمان غيره

الحركة في الزمان بل في زمان غيره

الحركة في الزمان بل في زمان غيره

الحركة في الزمان بل في زمان غيره

الحركة في الزمان بل في زمان غيره

الحركة في الزمان بل في زمان غيره

الحركة في الزمان بل في زمان غيره

الحركة في الزمان بل في زمان غيره



تتوفى على جميع تلك الاشياء، قال الامام الخميني صاحبها

قوله فابذلوا الخمر والخنزير منها يتوفى على شيء قاله  
قوله لا يؤكل لحمها

توفي على جميع تلك الاشياء قالوا كان الخنزير مساقا  
او انما يؤكل لحمه

[illegible]

1

This image shows a blank white page. At the very top, there is a thin, dark horizontal strip, which appears to be the edge of a book or a scanning artifact. The rest of the page is completely empty and white.



فلا ينج منه بعض الحركات الجارية في بعض الأوقات  
 التي يخرج بها من تحتها الصغار بالبرص له صفة  
 جارية وكل ما له صفة جارية فهو جارية لأن  
 الاختلاف في العصور والاختلاف في الصفات  
 أو اختلاف في الماهية عند الصغار  
 أو اختلاف في الماهية في الحركات الماهية لا يسل في الأوقات  
 في الصفات من منفع وأحد لا يسيل في الأوقات  
 الصفات المختلفة بالصغار الأكبر لا يجان تكون ماضية

في الصفات المختلفة بالصغار الأكبر لا يجان تكون ماضية  
 في الصفات المختلفة بالصغار الأكبر لا يجان تكون ماضية  
 في الصفات المختلفة بالصغار الأكبر لا يجان تكون ماضية

في الصفات المختلفة بالصغار الأكبر لا يجان تكون ماضية  
 في الصفات المختلفة بالصغار الأكبر لا يجان تكون ماضية  
 في الصفات المختلفة بالصغار الأكبر لا يجان تكون ماضية

في الصفات المختلفة بالصغار الأكبر لا يجان تكون ماضية  
 في الصفات المختلفة بالصغار الأكبر لا يجان تكون ماضية  
 في الصفات المختلفة بالصغار الأكبر لا يجان تكون ماضية

**الثالث في الصفات وهي مثل على**

**فصل** في الماهية العنصرية وهي الماهية  
 الماهية والأرض والسموات والالهة

وكل واحد منها لها لآخر في صفات الصغار والأوقات  
 لكل واحد منها بالصف جارية في الأوقات

فالمقدم مثله وكل واحد منها قابل للكون والفساد

لأن الماء يتقلب جارا ويجعل الجبل ماء وكذا

أقول كثرته



الماء في كل الجبال  
منه ينزل في كل الجبال

ينقلب ماء كبري في كل الجبال  
منه ينزل في كل الجبال

دفعه والماء ايضا ينقلب  
منه ينزل في كل الجبال

كافي كبري الجبال  
منه ينزل في كل الجبال

المصباح وتقول ايضا الكيفيات  
منه ينزل في كل الجبال

الطبيعية لاها السجل في الكيفيات  
منه ينزل في كل الجبال

مع بناء الصور الطبيعية  
منه ينزل في كل الجبال

نفس الصور الطبيعية لا سيطرة  
منه ينزل في كل الجبال

واجتمعت في المركب  
منه ينزل في كل الجبال

المستفادة وكثيرا واحد منها  
منه ينزل في كل الجبال

المتنوع وكثيرا واحد منها  
منه ينزل في كل الجبال

كيفية متعلقة بين الكيفيات  
منه ينزل في كل الجبال

وهذا المخرج فصلك في كائنات الجبال  
منه ينزل في كل الجبال

والمعلق بها لا كبري في ذلك  
منه ينزل في كل الجبال

القاعدة لانه ما يجد الماء  
منه ينزل في كل الجبال

منه ينزل في كل الجبال  
منه ينزل في كل الجبال

الشمس في بيرة ذاة بلوغ  
منه ينزل في كل الجبال

بواسطة البرق قاه  
منه ينزل في كل الجبال

وينتظر في الجبال  
منه ينزل في كل الجبال

كان البرق قاه قاه  
منه ينزل في كل الجبال

المتنوع وكثيرا واحد منها  
منه ينزل في كل الجبال

الاجزاء والارباب



داما الما لهما بهما انما كانت من ارض شام صول الير في اجزاء  
 رشيعة مشبعة داما الشهب فيها ان الدعا اذا  
 بلغ جنبا لثاير وكاه لطيفا اشعل من النار فاضل  
 النامير والتهيب بغير حتى يرى كالمسقى واما الزلزلة  
 وانفجار الجوقا علم ان الجا تارة الخبيث في الارض  
 يميل الى جهة ويخرج منها فتلجأ بها فاضلها اجزاء فانه  
 قاذف كثير حيث لا يبعد الارض وجبا نشا في الارض  
 وانفجرتا العين داما غلظ الجا بحيث لا ينفذ في الجا  
 الارض لم يكن لتنفذ قرا لذي الارض **فصل**  
 في الجا

لا تهايد بغير وقدره ذرا به  
 كشيده ام شام

في المعادن الايجية والادخية الحديثة في الارض  
 لم تكن كثيرة اخلطت على ضربين الا خلافا للخالفة  
 في الكرم والكيف فتلد منها الاجسام المعقدة فالكرب  
 الجا على الدعا بتولد البشم والميلد والريش والدرع  
 الرصاص وانه غلبا الدعا بتولد الناج والمخ  
 والكبريت والفسايد ثم من افعالها لا يبعثه  
 مع بعض تولد الاجسام الارضية المظفرة  
 مثلا الذهب والنفضة **فصل** في النبات  
 وله خلق عظيم في الشعور وتصلبها من كان  
 بعد خلقها من الارض

في الجا  
 في الجا  
 في الجا





والوهم والمحافظة في المستمرة أما النفس المستمرة فتكون

مستمرة في مستند الجموع في الأول من الظواهر في المستمرة التي  
في الدنيا في جميع الشواهد في المستمرة في المستمرة

وهي غير المستمرة في هذا المقطع الثاني في خطها  
والنقطة الدالة في خطها مستند في المستمرة في المستمرة

في البصيرة البصرية لا يرسم فيها البصيرة في المستمرة في المستمرة  
فأما المستمرة التي تكون في نفس أخرى غير البصيرة

وأما النفس في نفس في مستند في المستمرة في المستمرة في المستمرة  
جميع صور الحسوس في المستمرة في المستمرة في المستمرة

التي هي في المستمرة في المستمرة في المستمرة في المستمرة

التي المستمرة وأما الهم في المستمرة في المستمرة في المستمرة

الأوسط من الدنيا في المستمرة في المستمرة في المستمرة في المستمرة  
في المستمرة في المستمرة في المستمرة في المستمرة في المستمرة

مستمرة في المستمرة في المستمرة في المستمرة في المستمرة في المستمرة

فهي النفس المستمرة في الدنيا في المستمرة في المستمرة في المستمرة

تحتفظ ما ذكره القوة الذهنية في المستمرة في المستمرة في المستمرة

الحسوس الموجبة في المستمرة في المستمرة في المستمرة في المستمرة

الوهمية وأما المستمرة في المستمرة في المستمرة في المستمرة في المستمرة  
الأوسط من الدنيا في المستمرة في المستمرة في المستمرة في المستمرة





البداهيات الى التصديقات وهي العقل بالملكة فالملكة  
 الثالثة ان يحصل لها العقل لا تكون لا لها لعلها  
 بل صارت مختصة بغيرها واما العقل بالفعل فليس  
 الرتبة ان يتلوا معقلا فاما مقتضى معقلا فاعقلا  
 مستفاد ان العقل بالملكة ان كان في الغاية ليعنى  
 فحقه قد يستخرج من المادة لا يقال ان كانت مادة  
 كانت ذات وضع فاما ان لا تفهم ونفهم لا سبيل  
 الى الاول لان كل ما له وضع فهو جسم على حقيقته  
 للجزء ولا سبيل الى الثاني لانه معقلا فاما ان كان

يسبب انقسامها لانها في احد جزئها غير المتألف في  
 الجزء الآخر وان كانت مركبة وكل جزء منها غير المتألف  
 فليكن انقسام تلك البسائط هـ ونقول ان العقل  
 ليس بالاول للجزء غير المتألف لانه ليس لها الكلال للضعف  
 اليك وليس كذلك لان اليك بعد او يعين ما خاف  
 انقصان معنى الحق هناك الشرح في الكلال ونقول ان  
 انما الحق لا تاطف حادثة لاهلها لو كانت موجودة  
 قبل البدن لا لا خلا في بينها اما ان يكون بالماهية  
 ولما منها او بعقلها المفاخر لا اجاب ان يكون





محبته ههنا في الشكر فالتعظيم الذي على الطبيعة

**فصل** في الواحد والكثير في الوجودين على

لا ينقسم محبة لا ينقسم وهو قد لا يكون واحدا

بالشخص لا محالة فلو كان أمرا بكثر لها وجه واحد

فهي ما مفعول تلك الامور عارضة لها وقد

يكون بالجنس كالأشياء والفرد الواحد في الطبيعة وقد

يكون بالنقل او بالجمع كزيد وعمر وقد يكون بالعلم

كالشخص والشيء وقد يكون بالمتنوع كالكتاب والنسخة

وقد يكون واحدا بالعدد وهو قد يكون غير متين

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

الارواح في الجنة

وجبت في ذلك من الاشياء وهو الذي ينقسم بالعدد

الاشياء فشاخصه في الطبيعة كالماء وقد يكون بالذات

الذات كذا في الفعل كالبشر وقد يكون حبسها وهو

لا ينقسم صلافاً والكثير هو الذي بالواحد **ههنا**

الاشياء فشاخصه في الطبيعة كالماء وقد يكون بالذات

واحد من جنس واحد فاشياءها منها الضدان

وهما المجرى من غير الضمان كالسود والابيض

للضمانات وهما المجرى من الفعل كالحب والكره

الى الآخر كالابيض والبنفسج والاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

الاشياء بالعدم

والممكن فيها المراد بكون احداهما وجوبيا والاخر عينا

لكن لا ملطفا بل بغيرها موضع قابل لذلك المعبر

كالبحر الذي العلم والجعل فيهما السابغ بالسلب

الايجاب كالفريقين والفرقة وذلك في الغيرة في

الوجوب **فممكن** في التقديم والمناظر المتقدم يقال

على جمل شيئا احدها المتقدم بالزمان وهو ظاهر

فالثاني المتقدم بالجمع وهو الذي لا يمكن ان يوجد

الاخر الا وهو وجوب معبر وقد يمكن ان يوجد وليس

الاخر وجود كقوله الواحد على الاثنين والثالث

الاولى لا وهو وجوب معبر وقد يمكن ان يوجد وليس

المشرف كقوله متباين على ما عليه فالعقل ما بالانسان

فالرابع المتقدم بالرتبة وهذا كان اقرب من غيره

كقوله السقف في السجدة منبهة الى الحاشية القاس

المتقدم بالعقبة وهو لقاعا على المستقل بالثاني

كقوله حركته الذي على حركته العلم اما المناظر فيها العلم

بما بال المتقدم **فممكن** في القديم والحادث

القديم بالثاني هو الذي لا يكون وجوبيا غير

والقديم بالزمان هو الذي لا اول له ما به كالتلك

والحديث بالثاني هو الذي يكون وجوبيا غير

والحديث بالثاني هو الذي يكون وجوبيا غير



والجواب بان هذا الذي لا ينفك عنه  
 لا يمكن ان يكون له وجود مستقل  
 بل هو موجود في ذاته  
 لم يكن هو من وجوده انما انشأه  
 من وجوده وجاؤه

سائرهم من وجوده او كل واحد من  
 وجوده

بما قد وجد في الامكان وجوه  
 في وجوده

والا لما كان له وجودا مستقلا  
 في ذاته ثم سائرهم

فقد علم ان هذا الذي لا ينفك عنه  
 في وجوده

وذلك لان الامكان لا يمكن ان  
 يكون له وجود مستقل

امكانه لا ينفك عنه في وجوده  
 في ذاته

الامكان قد علم ان  
 لم يكن له وجود مستقل

ان كان له وجود مستقل  
 في ذاته

ان كان له وجود مستقل  
 في ذاته

ان كان له وجود مستقل  
 في ذاته

فقد علم ان هذا الذي لا ينفك عنه  
 في وجوده

ان كان له وجود مستقل  
 في ذاته

ان كان له وجود مستقل  
 في ذاته

ان كان له وجود مستقل  
 في ذاته

فقد علم ان هذا الذي لا ينفك عنه  
 في وجوده

ان كان له وجود مستقل  
 في ذاته

ان كان له وجود مستقل  
 في ذاته

ان كان له وجود مستقل  
 في ذاته

لكن يجب فيها ان يكونه العلول مرجوحا بالفعل كما لا شك

اوردا البسته في العصور كمن في الحكم  
العلماء بعد ما ان العلم ان عليه البسطة  
يتمتع بوجوده فيها ثم ان في العلم المطلق  
يجب وجوده ووجود علمه انما في العلم

المستند لزم التركيب في ذاته وان كانا خايرين كان

*(Faint handwritten notes at the bottom of the page)*

100



لذلك ينبغي لا يحال الى ما يوجب ذلك كثيرا كثيرا في ذلك  
 فيكون الشئ موجباً الى ما في غير العلة الفاعلة فيكون

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في  
 آتق عند تحقق جملة الامور المتعينة في تحققه لا في

واجب الوجود في ما ان يكونه من الوجود وهو حاله لا  
 كما وجد احسن الوجود فيحتاج الى شئ يخصه في ذلك الى  
 آخره فيحتاج الى شئ يخصه في ذلك الى آخره فيحتاج الى شئ يخصه في ذلك الى آخره

التمتع فلا يكون جملة الامور المتعينة في وجوده وملكه لا في  
 حاصله في ما ان يكونه من الوجود وهو حاله لا في

التمتع فلا يكون جملة الامور المتعينة في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في

فذلك انما هو في الحقيقة موجب في وجوده وملكه لا في







وهذا الذي ذكره اعبر عن حجب من حجب الوجود بل لا لعدم  
 وبرهان ان نفي ان يكون في الوجود مسمى وجب لانه  
 بل من اجل ان الوجود لا يكون له حاجه الى حجب مسمى  
 واما دل واحد منها ممكن لانه فلهذا ممكنه فحاجه الى  
 فاحتماله والعلم به يثبت في الوجود الخارج عن جميع  
 وليجب لانه فلهذا وجب واجبا لوجبه على تقديره  
 وهو حال **فصل** في ان وجبا لاجل حجب حجب  
 لان وجبه لو كانا نراها على حجبها لكانا عارضا لها  
 ولو كانا عارضا لها لكان الوجود حجب من حجب  
 لا لانه

الى الغير فكيف يمكن لانه فلا بد ان يكون حجب ذلك الحجب  
 ان كان نفي تلك الحجب بلزم ان يكون  
 موجبه قبل الوجود لان العلة الموجبه للشيء  
 يجب تقديرها على المعدل بالوجوب فيكون  
 موجبه قبل نفسه هف وان كان غير ذلك لما  
 بلزم ان يكون الواجب لانه يحتاج الى الغير وهذا  
 محال **فصل** في ان وجب واجبا لوجبه  
 ونفسه نفسا لانه الاول فلو وجب  
 الوجود لو كانا نراها على حجبها لكانا عارضا لها



[illegible]

ما به الإيمانية لو كان تمام الحقيقه لكان وجوب العبد لا يشك  
 خارجا عن حقيقه كل واحد منها وحق كتابتنا وعبد  
 العبد نفس حقيقه واما جليل العبد ولا يسأل الى الثاني لا  
 كل واحد منها بل يكون مركبا لا يشك في وقا به الإيمانية

[illegible]

منه من حيث هو هذا ما أن يحيله الخلق أو لا الخلق  
 من حيث هو هذا ما أن يحيله الخلق أو لا الخلق

فإنه لا يمكن أن يكون ذلك لم يكن دائرا أو غير دائر

من حيث هو بل هو شرط أن يجب لها الوجه لآفا آما

أن يجب مع وجه تلك الصفات ومع مدتها أن كان

وجه تلك الصفات لم يكن وجهها من حيث هو غير دائر

كان مع مدتها لم يكن علمها من حيث هو وأذا لم يجب

وجهها بل هو شرط أن يجب لها الوجه لآفا آما

**فصل** في أن الواجب لذاته لا يتأثر بالمكان في

وجهه لأنه لا يمكن أن يشارك المكان في وجهه

لأنه

الخلق من حيث هو هذا ما أن يحيله الخلق أو لا الخلق

أولا يجب له شيء منها كان وجه له الوجه وجب أن يكون

وجه المكان يشاركها في وجهها من حيث هو لآفا آما

وهو محال لأنما تغفل المسح في الشك في وجهه لآفا

فإن كان وجهه من حيث هو غير دائر كان الشيء الواحد معلوما

وممكن أن يكون له واحد واحد وجهه وأن وجهه لآفا

لأنه كان وجهه البارز في وجهه لآفا آما

منها كان كل واحد منهما ممكنا له فكل واحد منهما

اقتران واجبا للوجه في وجهه لآفا آما

لأنه



بما لا يشك ان هذا **فصل** في الواجب لذاته

عالم بذاته لا يتجزأ عن المادة وكل تجزئة للمادة

لهذا لم يذره الا في ذات حاصلة عند فكله على ما يذره

لانه العلم هو حقيقة الشيء مجزئة عن المادة و

لما فيها عند المذلة فالباري لما عالم بانه **هنا**

تعمل الشيء لذاته لا يفيض لتعاريف العالم و

هو حقيقة حقيقة الشيء مجزئة عند المذلة وهذا

انهم من حقيقة حقيقة الشيء المتعارفين ولا يلزم من ذلك

الاختصاص كذا لا في كل واحد من الناس

الاجزاء كذا لا في كل واحد من الناس

الاجزاء كذا لا في كل واحد من الناس

ذاته بذاته لا يشك ان كان له انفسا واعضاها عاقله والاشياء

معقولة **فصل** في الواجب لذاته عالم

بالكليات لا يتجزأ عن المادة ولما فيها وكل مجزئة

عن المادة ولما فيها مجزئة يكون عالما بالكليات

اما الصغرى فتدبر في كبرها واما الكبرى فلا تكل

تجزئة يمكن بالامكان العالم ان يعمل وكل ما يمكن

ان يعمل وحده يمكن ان يعمل مع كل واحد من

المعقولات لا محالة فيكون ان يتأثره سائر المعقولات

في النفس فان الادراك والمفعل هو حقيقة حقيقة

في النفس فان الادراك والمفعل هو حقيقة حقيقة

في النفس فان الادراك والمفعل هو حقيقة حقيقة

بأنه لا يمكن أن يكون العلم بالشيء إلا بالشيء نفسه  
 والحق في العقل مجردة عن المادة فلا يمكن أن يكون العلم  
 بها من غير أن يكون العلم بالشيء نفسه  
 بالأمكان العام يجب وجوبه ولا يمكن أن يكون العلم بالشيء  
 هفتان قبل كونها بالشيء نفسه  
 لذلك لا يمكن أن يكون العلم بالشيء إلا بالشيء نفسه  
 يستلزم الشيء والنوع الذي ينتمي إليه الشيء والشيء  
 غير الشيء بل هو الشيء نفسه لا يمكن أن يكون العلم  
 الواحد مستعدا للشيء المستعد ومقابل له وهذا لا  
 معنى كونه مستعدا للشيء إلا لا يتصور لنا شأنه بصفته

منه

ومعنى كونه علما أنه مستعد بالعلم بالشيء نفسه  
 أنها متناهية ومن اعتدائه علم بالشيء نفسه  
 اعتدائه العلم بالشيء نفسه وفيه نظر **فصل في العلم**  
 لذاته عالم بالشيء المستعد على وجهين لا في العلم  
 استلزاما علما كانه وجوب كونه عالما بالشيء نفسه  
 العلم وجوب العلم بالشيء نفسه والعلما كانه عالما بها  
 لكن لا بد كونه مع نفسه والعلما كانه كونه عالما بها  
 مستعد غير مستعد وإنما كونه العلم بالشيء نفسه  
 يكون لكل واحد منهما صفة عقلية على حدة وذلك

لأنه لا يمكن أن يكون العلم بالشيء نفسه  
 مستعدا للشيء نفسه  
 مستعدا للشيء نفسه  
 مستعدا للشيء نفسه

بأنه لا يمكن أن يكون العلم بالشيء إلا بالشيء نفسه  
 والحق في العقل مجردة عن المادة فلا يمكن أن يكون العلم  
 بها من غير أن يكون العلم بالشيء نفسه  
 بالأمكان العام يجب وجوبه ولا يمكن أن يكون العلم بالشيء  
 هفتان قبل كونها بالشيء نفسه  
 لذلك لا يمكن أن يكون العلم بالشيء إلا بالشيء نفسه  
 يستلزم الشيء والنوع الذي ينتمي إليه الشيء والشيء  
 غير الشيء بل هو الشيء نفسه لا يمكن أن يكون العلم  
 الواحد مستعدا للشيء المستعد ومقابل له وهذا لا  
 معنى كونه مستعدا للشيء إلا لا يتصور لنا شأنه بصفته



من الصدق لا ينفق مع الناس فيكون واجبا لغيره  
 الذات هب بل يهدى على وجهه على كمال الكبرياء  
 بجهه باتك تقول فيه انك سوف يكون بغيره كذا  
 شاعرا يصنع كذا وهكذا المصنف العبد المذنب  
 ما علمت من ان لا علم لا ينفق على كبره وهذا العلم  
 الكلي غير كاف للعلم ببعيد لنا لاكتشف في الدنيا  
 ما لم ينجم اليه المشاهدة او الخيال واما كمال حاصل  
 في حق الله تعالى ما ذكرنا لم يعلم الخيال الا على وجه  
 كماله **فصل** في ان الواجب غير الاشياء وجوده

هذا العلم لا ينفق مع الناس فيكون واجبا لغيره

الذات هب بل يهدى على وجهه على كمال الكبرياء

بجهه باتك تقول فيه انك سوف يكون بغيره كذا

شاعرا يصنع كذا وهكذا المصنف العبد المذنب

ما علمت من ان لا علم لا ينفق على كبره وهذا العلم

الكلي غير كاف للعلم ببعيد لنا لاكتشف في الدنيا

ما لم ينجم اليه المشاهدة او الخيال واما كمال حاصل

في حق الله تعالى ما ذكرنا لم يعلم الخيال الا على وجه

كماله **فصل** في ان الواجب غير الاشياء وجوده

هذا العلم لا ينفق مع الناس فيكون واجبا لغيره

الذات هب بل يهدى على وجهه على كمال الكبرياء

بجهه باتك تقول فيه انك سوف يكون بغيره كذا

شاعرا يصنع كذا وهكذا المصنف العبد المذنب

ما علمت من ان لا علم لا ينفق على كبره وهذا العلم

اما ارادة فلا تكل ما هو معلوم عند الله وهو واجب  
 لما هيته فانه من ذات البعد كماله المقتضى ايضا في هذا  
 الشيء مضمي له وهذا هو الارادة واما جبهه ففعل  
 الواجب لذاته ما يقبل للصدق وشيئا الى كماله او  
 لانه نظام الخير في العبد فيوجد الاشياء على ما ينبغي  
 لغرضه وشيئا والاقل في لما بينا انه واجبا لوجوده  
 لانه انظر الثاني في فعله لوجه **الفصل الثاني**  
**الملازمة** وهي العطف بالحقرة ويشمل على اربعة  
**فصل** في اثبات العقل وبرهانه الصادق

هذا العلم لا ينفق مع الناس فيكون واجبا لغيره

الذات هب بل يهدى على وجهه على كمال الكبرياء

بجهه باتك تقول فيه انك سوف يكون بغيره كذا

شاعرا يصنع كذا وهكذا المصنف العبد المذنب

ما علمت من ان لا علم لا ينفق على كبره وهذا العلم

الكلي غير كاف للعلم ببعيد لنا لاكتشف في الدنيا

ما لم ينجم اليه المشاهدة او الخيال واما كمال حاصل

في حق الله تعالى ما ذكرنا لم يعلم الخيال الا على وجه

كماله **فصل** في ان الواجب غير الاشياء وجوده

هذا العلم لا ينفق مع الناس فيكون واجبا لغيره

الذات هب بل يهدى على وجهه على كمال الكبرياء

بجهه باتك تقول فيه انك سوف يكون بغيره كذا

شاعرا يصنع كذا وهكذا المصنف العبد المذنب

ما علمت من ان لا علم لا ينفق على كبره وهذا العلم

فمن المبدأ الاول انما هو الواحد لا يربطه واللبط لا يحد

عند الواحد كما مر ذلك الواحد إما أن يكون في أوله  
أو في آخره

او عرضاً او قسماً او غلاماً لاجاز ان يكون هو المبيع

لا تها لا تفهم بالقول يدرك الصفة ولا جاز ان يكون  
القول على الصفة في قولك لا تفهم بالقول  
لأنه لا يفهم بالقول على الصفة ولا جاز ان يكون  
القول على الصفة في قولك لا تفهم بالقول

لاستحالة الزوجين قبل وجوب العشرة ولا جاز أن يكون نفساً

والأركان فاعلا قبل وجود الجسم وهو حال إذ النفس

هي التي تفعل بواسطة الاجسام ففيعين ان يكون عقلها

وهو المطلوب **فصل** في إثبات كثرة العقول

251

وَبَرُّهَا إِنْ الْمَعْرِفَةُ إِنْ فَلَاحَ إِيَّانَ كَيْفَ عَمَلًا وَاحِدًا أَوْ فَلَاحَ وَاحِدًا أَوْ

عَفْوًا مُبَكَّرًا أَوْ جَائِزًا بِكَيْدٍ عَفْوًا وَاحِدًا لَا سَهْلَ لَهُ إِلَّا سَهْلُهُ

جميع الافعال عن عقل واحد لما بيننا ان الواحد لا يصدق

إلا الواحد وأبسط إلى الثاني لأن الفلك لو كانت عليه

آخر فاما ان يكون الحاوي على الوجه الحق او على الكس

لا يسل الى الثاني لانه اخبرنا واصغر واخصل واصغر  
 لكنه اقرب جيز من امار الى القصر الثاني  
 من اهل القصر الثاني بله والاهل  
 الى القصر الثاني بله والاهل

استحال ان يكون سببا للإشراق العظيم ولا جاز ان يكون

الحادي عشر لوجه المحل لانه لو كان كذلك كان وجهه

وجود المحسن متأخر آمن وجوب وجوب المحامد لأن

١٠٠٠



وحيث وجبة الحليب مغروغين وجبة اللثة وأما كان  
كذلك فعدم الحليب مع وجبة الحماوى لا يكون فتنسا لذلك  
كان وجبة وحملا لا مدأ عنه وقد عرضنا ما أضافت  
وأما كان عدم الحليب مع وجبة الحماوى ممكنا كما أضافت

هذه الآية اجاب بان المادى وسببها الحية وهو اصل  
الاشياء فان الله تعالى قد خلق المادى من غير ان يكون له سبب

وإن العاقبة والحكماء كل واحد منهما ممكن لذاته  
لا يتوقف أحدهما على الآخر

[illegible]

ولكن ذلك لا ينفى  
بلدتم فرجوا لعاوى

فصلك في

فصل في الزينة العبدية وأبدانها الزينة  
فلو جود أحدها إنا واجب العبد مشيخ العبدية

ناتیه در معمله و الا کمال له حاله منظره هفت و الی

ایضا مثلثه بلبله بالا بدنی ناتیه بهانه و غیره لاکل

يا بكم لها هبة حاصل لها بالفضل والاول كان شئ منها  
 حاداً فكل حاد شئ من بقاء فكله هو حاد  
 وكلهم منها الزلزاله العلل كيب وجدة عند  
 حاد

[illegible]

بمادة قلن هي مادة  
القول المأثور  
حرف







في هذا الى الامتياز هذا في النفس بعد ان يتركها الى الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز

فقد انشغل بغيره على سبيل الشايع وبغيره من شيا  
 بلا تعلق لا سبيل الى الامتياز انما هو في الامتياز

لما كان فيها شيء بغير الشايع شيء بغير الشايع  
 بالفتل غير الشايع بالفتل غير الشايع

الحال في الامتياز النفس حاشية مع حاشية الامتياز على  
 من يتكلم في الشايع على الامتياز اليك الصالح في النفس

في هذا ان النفس في هذا ما كل من يصلح به يعلق  
 بغيره في النفس في نفس اخرى على سبيل الشايع

وذلك في الامتياز انما هو في الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز

باليد الحادثة في الامتياز وهو حال الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز

واحد من الامتياز انما هو في الامتياز  
 بعد الموت بلا تعلق هذا في الامتياز

حيث هو الامتياز في الامتياز انما هو في الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز

الامتياز في النفس انما هو في الامتياز  
 من يتكلم في الامتياز انما هو في الامتياز

الوجه في الامتياز في جميع جهاته بغيره في الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز

لغيره في الامتياز انما هو في الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز

المجردة في النفس في الامتياز انما هو في الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز

انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز

انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز

انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز

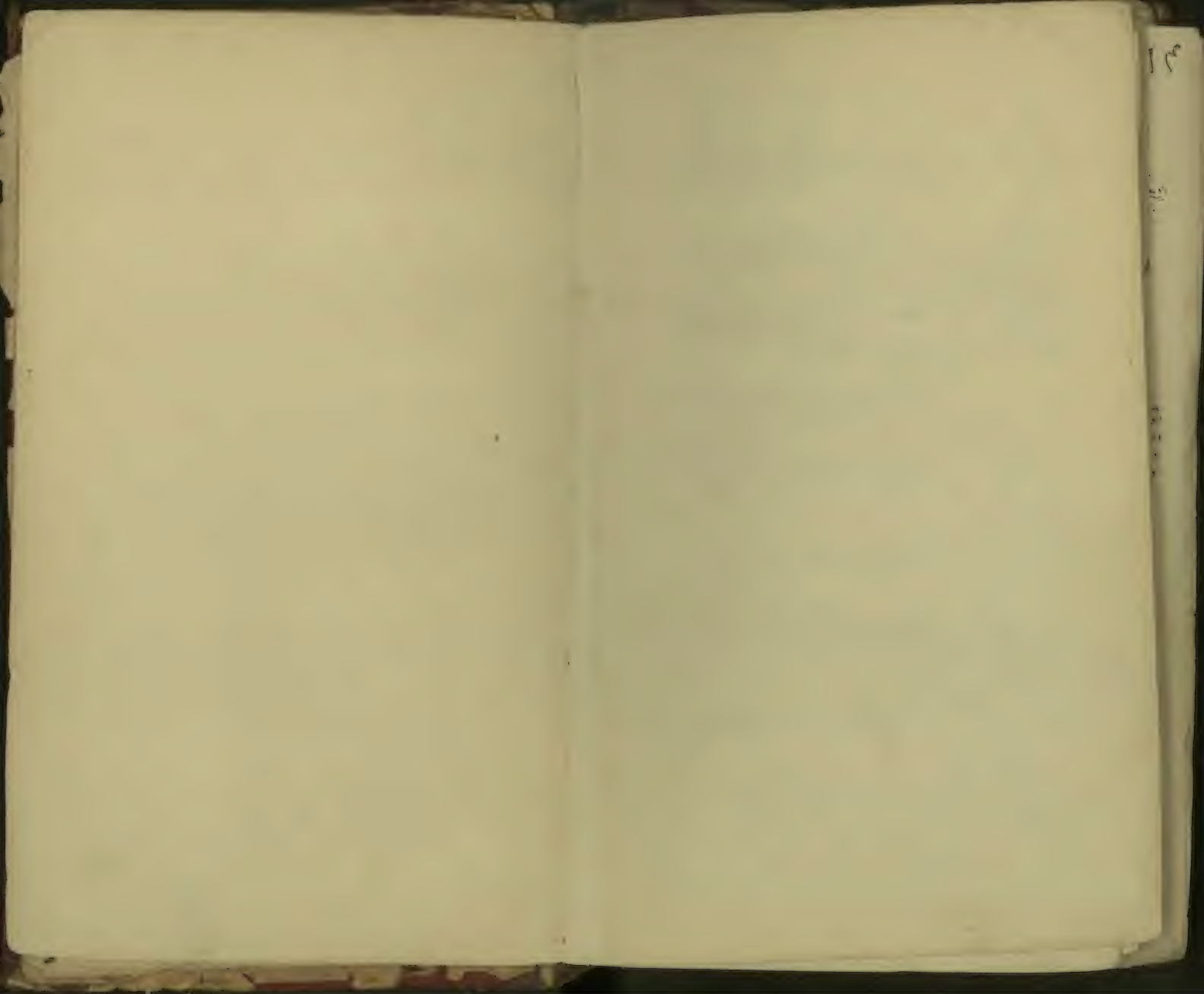
انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز  
 انما هو في الامتياز انما هو في الامتياز

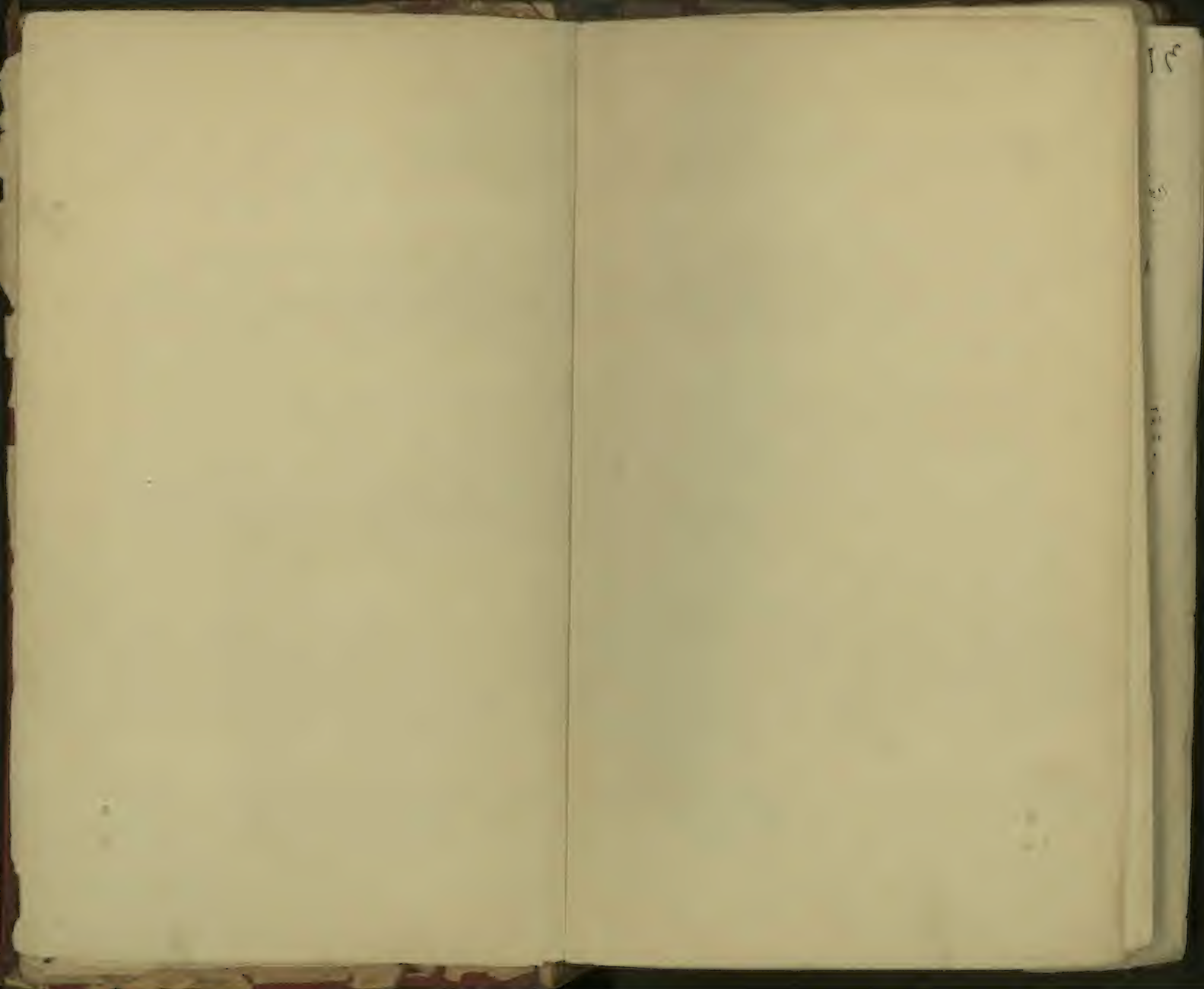




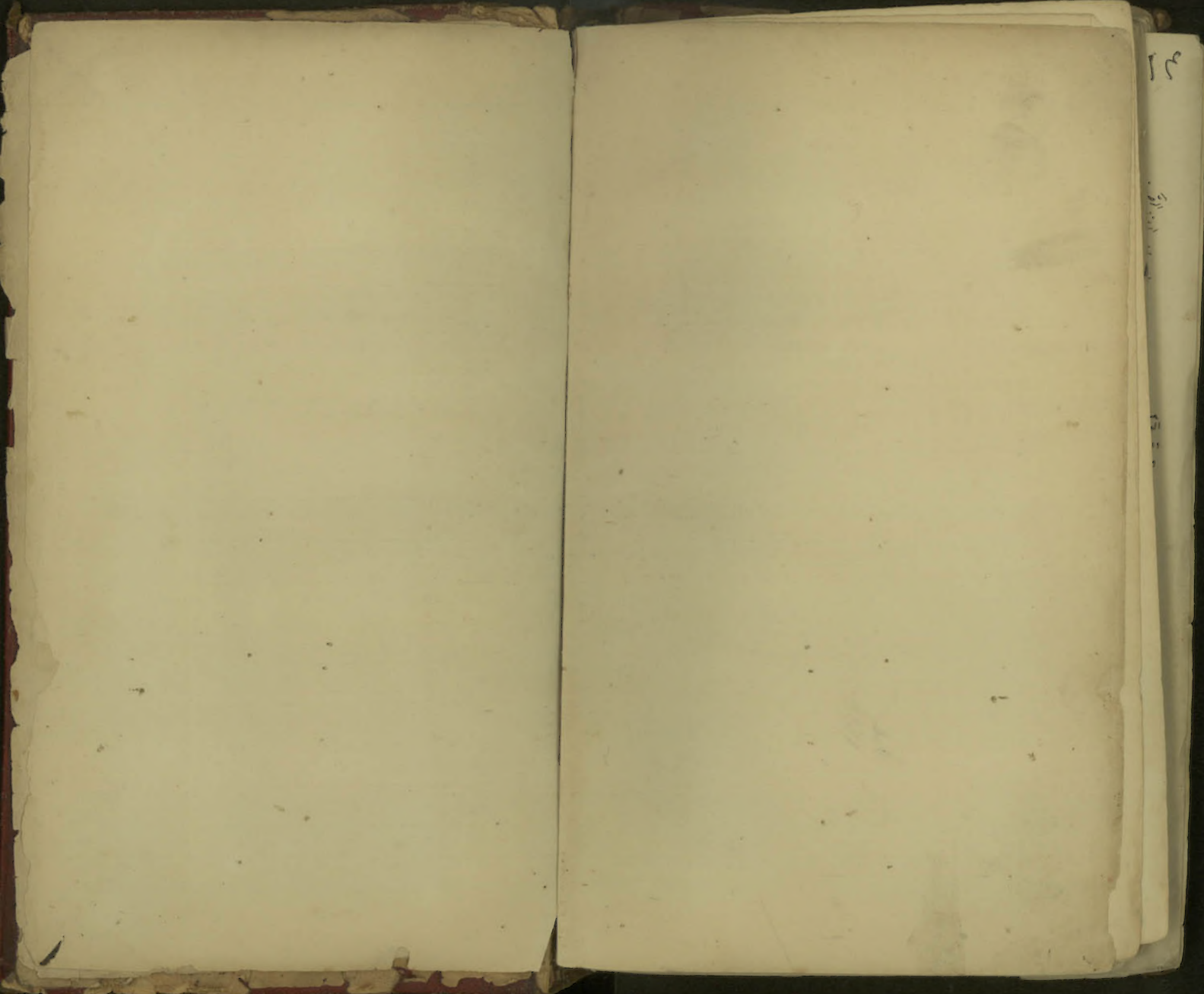


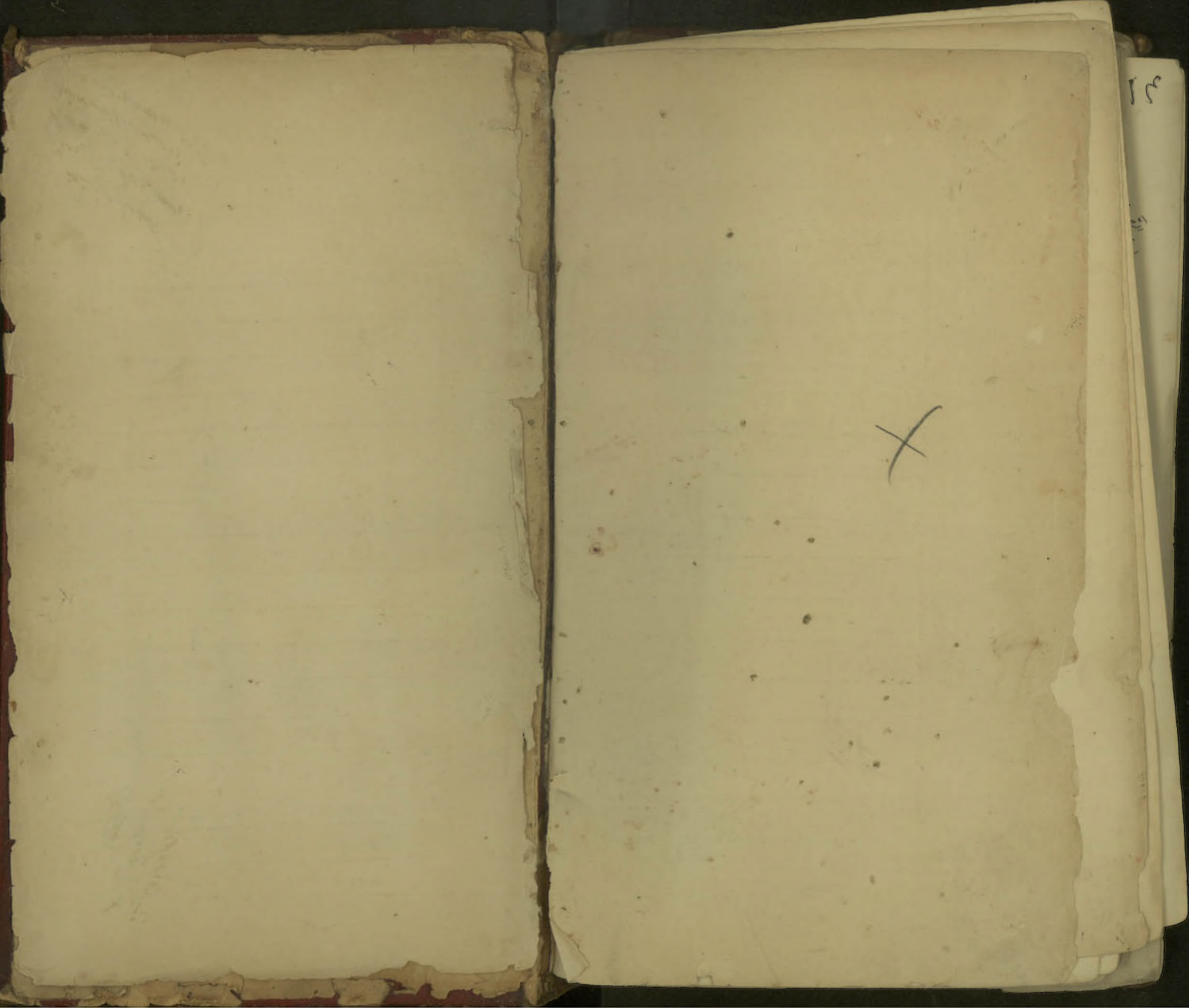














در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب

۲۱

۱۵۰۱

در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب



